

شعر بعد از حافظ ...

شعر، همیشه، کلامی است مخیل و موزون ...
شعره منظوم چیست؟!

با آنکه شعر فارسی در عمر دراز و حیات دیرین خود در شرائط اجتماعی متفاوت و فراز و نشیب‌های بسیار، دگرگونی‌های فراوان پذیرفته و اشکال و جهات و جنبه‌های مختلف داشته، اما در بعضی بنیادها و پاره‌ای از مصالح ساختمانی و جوه اشتراك داشته است و میتوان آنرا در کلیتی جامع و شامل تعریف کرد، تعریفی که همه خصوصیات اصلی و ویژگی‌های اساسی آنرا در برگیرد و تصویری از آن ارائه دهد که اگر همه جزئیات و مختصات زمانی و مکانی و کیفیت‌های متباین وجودی آنرا ارائه نمی‌دهد، شکل کلی آنرا طرحی کافی و وافی باشد.

در اینجا برای سرآغاز سخن، شعر فارسی را در پنج حوزه جداگانه زمانی بررسی می‌کنیم. بگذریم از آنکه هنر را، اصولاً نمی‌توان قاطع و محدود تعریف کرد و بی‌آنکه

به تأثیرات زمانی و مکانی توجه داشته باشیم، تعریفی همیشگی از آن ارائه دهیم. اما به‌صورت چون شعرهم مانند همه هنرهای بزرگ و کامل، گذشته از جنبه الهامی و ذاتی که کیفیت وجودی آنرا تشکیل میدهد، وقتی به ظرف کلام و قالب بیان ریخته میشود باید بر اساس بنیادها و موازینی مسلم و قطعی شکل پذیرد و کمال یابد، از اینجهت میتوان تعریفی توجیهی و تفسیری از آن داشت.

همه تعاریفی که در متون کهن فارسی از شعر داریم و جوهی مشترك دارند که من با استفاده از همین جوه اشتراك، بجای آنکه يك تعريفها را نقل کنم و به استناد هر کدام به نمونه‌های ارزنده شعر فارسی اشاره کنم، از فشرده و چکیده همه آنها، مفاهیم و نتایج مطلوب و مورد نظر را برداشت می‌کنم.

بابره‌ایکه میتوان از سخن شمس قیس رازی در «المعجم فی معانی اشعار العجم» و نظامی عروضی در «چهار مقاله» و ارسطو در «هنر شاعری» و خواجه نصیر طوسی در «اساس الاقتباس» و چند نفر دیگر در سایر مآخذ فارسی گرفت، شعر، کلامی است **مخیل و موزون و مقفی**. اشاره بدیك يك این مفاهیم و یا بهتر بگویم بحثی ایضاحی و تفسیری در مورد سه رکن اساسی این تعریف، رهنمون ما به این واقعیت است که اگر آدمی منصف و معتقد به ارزش‌های کهن زبان فارسی و دانش تجربی گذشتگان صاحب نظر باشیم و به جهت و یا جهات مختلف از جمله تأثیر پذیربهای مقلدانه و فقدان آگاهی و ذوق کافی و از همه مهمتر به علت وجود غریزه «نفی ارزش‌های کهن» مجبور به تخطئه نباشیم میتوانیم بپذیریم که این تعریف، هنوز هم می‌تواند تعریفی جامع و کامل و رسا باشد و با جرح و تعدیلی مختصرو افزودن کلمه‌ای ضروری از نظر موقعیت زمانی شعر، توصیف و تعریف شعر امروز را شامل شود و تفسیر کیفی آنرا در برگیرد.

مصالح سه‌گانه و تشکیل دهنده این تعریف هم کافی برای کیفیت و جوهر وجودی و ذاتی شعر به‌طور کلی است و هم لازمه ساختمان کلامی و بیانی آن است. به اختصار

در مورد مصالح سه گانه این تعریف توضیحاتی کوتاه ضروری است.

تخیل همان عنصر کیفی و ماهیتی شعراست که تا حدودی امروز آنرا به جوهر شعری تعبیر می‌کنیم و سخنی است درست که اگر شعری موزون و مقفی فاقد جوهر شعری باشد و تخیل شاعرانه نداشته باشد و حرکت خیالی شاعر، کامل و تمام باقید عقل و منطق مهار شود، شعر نیست، بلکه نظم است و گاه نظمی استادانه و گاه نظمی در حد قصائد عنصری و چند ناظم دیگر. آنانکه در این تعریف، عنصر تخیل را اساس قرار داده‌اند، خوب دانسته‌اند که تخیل و تعقل که مفهوم کامل جدا از یکدیگر است. حالات و تجنیات ذاتی و درونی و روحی در انسان و گسترده‌گی خیال در آدمی آنچنان است که تفکر عقلانی شاعر را در خویش می‌گیرد و جنبه‌های قراردادی و عقلانی حیات شاعر را در تصرف خویش می‌آورد و آنجا است که شاعر همه مظاهر زندگی و همه اشیاء و تجسمات و مسلمیات آفرینش و حتی مرگ و نیستی و خلاصه همه علت‌العلل‌ها و نتایج و استدلال‌های فیلسوفانه و به نتیجه رسیدن‌ها و نرسیدن‌ها را نه آنکه عاقلانه نمی‌بیند بلکه در بیکرانگی خیال، شاعرانه می‌نگرد و آنچنان برداشتی می‌کند که به‌طور مثال اعجوبه آفرینش و مظهر کمال بشری، حافظ، از کون و مکان و بود و نبود آدمی دارد:

خیال حوصله بحر میبزد هیئات
چهاست در سر این قطره محال اندیش

و یا :

خیال خال تو با خود به خاک خواهم برد

که از خیال تو خاکم شود عبیر آمیز

از طرح این مطلب، این نتیجه را می‌گیریم که اگر خیال بدانگونه در وجود شاعر بشکند که برآستی بال پروازی برای پرش فکر شاعر باشد و او را چنان از تعلقات جدا کند که همه اسباب‌های وابستگی را از وجود سبک روحی او بگیرد و او را بالاتر از

دیوارهای عظیم و قطورو حصار بلند عقل وتعلق پرواز دهد، میتواند «خیالی» فاقد ماهیت وجوهر ذاتی شعر، ونهی از کیفیت الهام باشد. درینصورت وقتی چنین ماهیتی را برای «خیال» پذیرفتیم چگونه ممکن است اگر با همان کیفیات به وزن و کلام درآمیزد ونبوغ شاعرانه تلفیق وتجانسی شکوهمند از آن به وجود آورد، فقط به دلیل اینکه موزون ومقفی ومنطبق باموازین عروضی است، شعری کامل نیست. دورکن اساسی دیگر در تعریفی که از شعر کردیم، وزن وقافیه است. خیلی صریح و قاطع میتوان گفت وزن جزء لاینفک شعر فارسی است وانچه با وزن عروضی ساخته ویا گفته شود هر اندازه کیفیت وجوهر شعری داشته باشد ممکن است آنرا نثری عالی وشاعرانه و یاشعری منشور نامید وممکن است لذتی کامل وحظی عمیق برای شنونده ایجاد کند وباز ممکن است مفهومی انسانی وفلسفی باشد، اما به یقین باید پذیرفت شعر فارسی به معنی اخص کلمه نیست وفارسی زبان آنرا به عنوان شعر فارسی نخواهد پذیرفت وبی شک نمی تواند پیوندی سالم و کامل برای ادامه شعر کهن فارسی باشد، بخصوص که باید توجه داشت شعر موزون امروزی، از صورتی منشور و بی وزن وتاحدی آهنگین در هیأت و قالب «وزن عروضی» درآمده و در نتیجه حرکتی تکاملی در جهت وزن داشته و سیر تکاملی آن، در مسیر وزنهای مختلف ومتفاوت وتناسبهای مداوم ومستمرا، از حیث آمیزش مفهوم وتنوع وزنهای چنان بوده که امروز گنجینه شعری ما ودفتر شعر فارسی گذشته از آنکه در قالبهای بیانی مختلف و گونه گونه ارزش هائی جاودانه دارد از نظر کیفیت ترکیب وزن ومفهوم ونحوه شکل پذیری وشکل گرفتن محتوا ونوع وزن متناسب نیز بی نظیر است وشاعر بی آنکه دریافت واحساس شاعرانه خود را هنگام آفرینش مقید کرده باشد، ذهنی آنچنان آشنا به تنوع وتعدد وزنهای داشته که به طور مثال آنچه متناسب بابحر هزج است در بحر رمل وانچه باید در بحر مضارع باشد در بحر دیگر ساخته نمی شود وشکل نمی گیرد. زیرا مفهوم ومضمون بانوع وزن متناسب، همراه

وتو امان زائیده می‌شوند، نه آنکه مثلاً حافظ برای غزل

«حاصل کارگه کون و مکان اینهمه نیست

باده پیش آر که اسباب جهان اینهمه نیست»

و یا این غزل:

اگر نه باده غم دل زیاد ما ببرد

نهیب حادثه بنیاد ما زجا ببرد

و یا این غزل:

گفتم غم تو دارم ، گفتا غمت سر آید

گفتم که ماه من شو ، گفتا اگر بر آید

و یا این غزل:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند

همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند

چون مفاهیمی دوگانه، یعنی گاهی شاد و شورانگیز و گاه، دردآور و غمگانه دارد، فکر کرده است که کدام وزن را برای کدامیک از مفاهیم انتخاب کند و یا ابتدا مفهوم را در ذهن مجسم کرده و بعد در جستجوی وزن بوده است. اگر چنین تصور کنیم، بهراستی باید وزن را محل احساس و تخیل شاعرانه بدانیم در صورتیکه ابدأ چنین نیست و شاعر ناگهانی و بی‌آنکه به مقدمه چینی نیاز داشته باشد، به جهت آمادگیهای درونی و پرورش و تکامل نطفه اندیشه شعری در وجود خویش، آبتن گفتن میشود و در يك فاصله کوتاه زمانی شعر، به صورت تلفیق وزن و مفهوم، شکل کلامی میگیرد و زائیده می‌شود. اما بعد نوبت آراستگی و پیراستن است و اینکار به خلاف آنچه می‌گویند، کاری ضروری و قطعی برای تکامل بخشیدن به شعر است. چند سال پیش در یکی از نشریات خواندم که از قول شاعری نقل کرده بود که «بهترین کلمه همان است که همراه

بامفهوم توأمان آفریده و گفته می‌شود و هر کلمه، هر اندازه کاملتر و رساتر باشد، نباید با کلمه اول تعویض شود. این سخن به نظر من سخنی درست نیست، زیرا گاهی تغییر یک کلمه، شعری را از حالتی ابتدائی و معمولی به اوج میبرد و موجب صنایع بیانی و بدیعی بسیار و تناسب‌های لفظی فراوان میشود و میدانیم که اگر صنایع در سخن، هیأتی ساختگی و تکراری و تعمدی نداشته باشند یکی از جمله خصوصیات تعالی و تکامل شعر فارسی و تشدید و تأکید و تأیید اثر آن در شنونده است. مثل صنایع در کلام حافظ که اگرچه صنعت است، اما آنچنان طبیعی است که وجود صنعتی آن در کیفیت طبیعی کلام ملحوظ و مکتوم و محفوظ است.

در مسیر این تکامل گوش جان پارسی زبان‌نیز، به وزن الف ت عمیق و ریشه‌داری پیدا کرده و شعر موزون حتی به صورت مثل و ضرب‌المثل‌های سائر با زندگی مردم و حوادث روزمره و معمول، آمیخته شده و شعر موزون چنان با همه جنبه‌های زندگی - از کودکی تا پاپان عمر - تلفیق شده که وزن را به صورت واقعیتی قطعی برای شعر پذیرفته‌ایم، در این صورت چگونه و چرا ناگهانی باید قبول کنیم شعری وزن هم شعر است و حتی وزن را مانع و مخل ارزش کیفی شعر بدانیم. اصولاً کیفیت اثر مفاهیم شاعرانه، با ضربه‌های مداوم و مستمر و تتابع فواصل سیلابها و وجود «آکسن‌ها» بیشتر و شدیدتر میشود و عامل بیداری و هشیاری ذهن در لحظات شنیدن اصوات است. وزن در شعر مانند نواختن سرانگشت ظریفی بر شیشه‌های دریاچه ذهن و خاطر آدمی است. حتی این کیفیت تأثیر در نشرهای مسجع و مرسل به خوبی روشن است. اگر دقت کرده باشیم نشر سعدی - نه نشرهای متکلف و متصنع تقلیدی و سست - وقتی به مرز شعر نزدیک میشود و تاحدی وزن پیدامی‌کند، مؤثرتر و عمیق‌تر در حالت «پذیرش» انبسان ریشه می‌کند.

قافیه و ردیف نیز که ازارکان تعریف شعر است - تقریباً در شعر فارسی همان حالت وزن و ماهیت اثری آنها دارد. کلمات فارسی اصولاً وزن و آهنگ و آرایش و

آراستگی ویژه‌ای دارد که در زبانهای دیگر این خصوصیت کمتر است. فیتزجرالد مترجم معروف رباعیات خیام درجائی به این نکته اشاره کرده است که کلمات فارسی حتی برای کسانی که زبان فارسی را نمی‌شناسند و معانی کلمات فارسی را نمی‌دانند دل‌انگیز است و هنگامیکه به شعر فارسی گوش میدهند خودبه‌خود از هارمونی و واجی ترکیبات و آهنگ لغات فارسی لذت می‌برند و آرامش و انحناء و کششی که در هر کلمه موجود است خود موجب اثری خوشآیند در ذهن است. حال وقتی این کلمات به صورتهای متشابه و مترادف و متجانس و سایر اشکال بدیعی و بیانی نزدیک بهم، بشکل جملات ترکیبی درآیند و باهم قافیه شوند، تأثیری صدچندان دارند و وقتی چون موم به دست استادی ماهر و آگاه به زیروبم ظرائف ترکیب قرارگیرد بی‌آنکه شکل تعمد و تکلف داشته باشد، بهر شیوه و بهر صورتی که بخواهد، درمی‌آید.

برای شاعر هر قافیه، مانند دریچه‌ای است که به باغی سرشار از طراوت و تازگی باز میشود و یار و زنی است که چشم را به دشتی بیکرانه و سرسبز و سیراب و با اقیانوسی از گل‌های رنگین مفهوم میبرد و همین حالات و برداشتهای روحی برای شنونده نیز وجود دارد. حال اگر ناظمی برای بیان مقاصدی خاص قوافی را ردیف کرد و به تعداد کلمات هم قافیه ابیاتی ساخت، استثناست نه قاعده و نمی‌توان متعصبانه و یاناخوانده همه منظومه‌های شعر فارسی را بدانجهت که موزون و مقفی و بر اساس معیارهای عروضی درست شده است و سیزده قرن حیات سالم داشته بیهوده بدانیم و همه شاعران را ناظم و بیهوده پرداز قلمداد کنیم!

چون بیشتر ترکیه سخن بر اینست که ادب فارسی بخصوص از قرن هشتم به بعد سیر نزولی داشته و بعد از حافظ آنچه هست نظم است و گاهی حتی نظمی مست و کم‌مایه و تا ظهور نیما آنچه داریم «شعر» نیست و «جوهر شعری» در سروده‌های این دوره‌های تاریخ ادب، وجود ندارد، بررسی و بحث را در این مقاله به شناخت این دوره‌ها

اختصاص می‌دهیم.

درست است که بعد از حافظ، شاعرو سخنپردازی بدان پایه و مقام پرورده نشد و باز درست است که کلام حافظ در نقطه‌ای از اوج کمال است که بالاتر از آن امکان دستیابی نیست ولی در حوزه ارزش‌های خاص خود قدر و اعتبار بسیار دارد و میتوان از شاعرانی بزرگ قطعاتی بزرگ یافت آنهم در زمینه‌های مختلف.

آنچه مسلم است نمی‌توان، پنج قرن ادب فارسی را اجمالی و سرسری و متعصبانه فاقد مایه شعری و جوهر شعری خواند، بدانجهت که موزون است و قافیه دارد و چون نیما بر پایه همان افاعیل عروضی و ارکان آن مصاریع شعری را کوتاه و بلند کرده و نظم قوافی را تغییر داده است، نمی‌شود، شعر به معنای «شعر واقعی» را بر مبنای آغاز کار او دانست. برای تأیید کار شاعران پیش از نیما ورد سخن کسانی که شعر نیما را آغاز شعری باماهیت و جوهر شعری میدانند، کار چند شاعر را که در این فاصله - یعنی فاصله بعد از حافظ تا آغاز کار نیما - آمده‌اند و آثاری با ارزش ارائه داده‌اند مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم و قطعاتی از کارهای آنان را که در قالب غزل و قصیده و قطعه و مثنوی و مستزاد و مسقط و رباعی و دوبیتی است، می‌آوریم و به فرازهایی از این آثار که بخصوص دارای ماهیت و جوهر شعری است و در قالب نظم، شعری خالص است اشاره می‌کنیم و ضمن این بررسی کیفیت تأثیر پذیری شاعران را از جامعه و زمانه خود و چگونگی اثر عمیق و تغییر دهنده این گونه آثار را در اجتماع عصر خویش می‌شناسیم و جهش‌های فکری و بیانی کار آنان را مطرح می‌کنیم. قسمت دیگر این مقاله که پایان مقاله نیز هست، بر پنج مینا استوار است بدین شرح:

- ۱- عصر جامی ۲- عصر صائب ۳- بازگشت به شیوه‌های کهن ۴- شعر مشروطیت
- «دوره اول» ۵- شعر مشروطیت «دوره دوم» که با نظری اجمالی ارزش‌ها و خصوصیات شعری هر قسمت را بررسی می‌کنیم.